



فاسم کاکایی دکترای فلسفه و عرفان

# مرگ چیست؟



مرگ چیست؟ آیا امری وجودی است یا عدمی؟ آیا مطلوب است یا مذموم، یا پدیده‌ای خنثی مثل پدیده‌های دیگر که در زندگی رخ می‌دهد؟ اگر بخواهیم معنای مرگ را دریابیم، بایستی معنای حیات را بفهمیم. حیات و زندگی چیست؟ حیات درجاتی دارد؛ حیات نباتی، حیات حیوانی و حیات انسانی. مشخصه حیات عبارت است از: ادراک، خواست و اراده. موجود زنده ادراکی دارد و می‌خواهد از درون، چیزی او را به حرکت وادارد. حالا در گیاه به شکل ضعیف این ادراک و این حیات وجود دارد؛ در حیوان قوی‌تر و در انسان بالاتر. پس مشخصه حیات؛ ادراک و خواست و به تعبیری بینش و گرایش است.

ما در کدام جهان زندگی می‌کنیم؟ زندگی‌کردن غیر از حیات فیزیکی است. ممکن است همه در اتاقی نشسته باشیم و به لحاظ فیزیکی درون اتاق نفس بکشیم، اما همه ما در یک جهان زندگی نمی‌کنیم. هرکسی در جهانی زندگی می‌کند که آن را می‌شناسد و ساخته و پرداخته افکار، اندیشه‌ها، خواسته‌ها و گرایش‌های اوست و با آن انس دارد. اما به هر حال حیات فیزیکی نیز بین همه مشترک است؛ لذا ممکن است چندین نفر در اتاق نشسته باشند، ولی در چندین جهان زندگی کنند.

وقتی معنای حیات معلوم شد، معنای مرگ هم مشخص می‌شود. زمانی از مرحوم

**هرکسی در جهانی زندگی می‌کند که آن را می‌شناسد و ساخته و پرداخته افکار، اندیشه‌ها، خواسته‌ها و گرایش‌های اوست و با آن انس دارد**

حضرت آیت‌الله نجابت (رحمت‌الله‌علیه) پرسیدم که حقیقت مرگ چیست؟ در جواب این آیه شریفه را تلاوت کردند: «و حیل بینهم و بین ما یشتنون»؛ مرگ یعنی بین انسان و خواسته‌ها و علایقش حایلی پدید آید. همه ما در این دنیا تعلق خاطرها و وابستگی‌هایی داریم و با درجاتی در دنیا فرو شده‌ایم. مرگ، قیچی شدن این وابستگی‌ها و تعلق‌هاست. حال اگر ادراک‌ها و گرایش‌های دیگری را نشناسیم، جهان دیگری را نشناخته‌ایم؛ لذا مرگ و نیستی حالتی منفی و وحشت‌آور خواهد بود؛ مثل کسی که می‌خواهد از معشوقش جدا شود. اما اگر بدانیم که در جهانی پنداری زندگی می‌کنیم و جهان والا تر دیگری را بشناسیم که گرایش‌های ما

بدان سو است، مرگ از پندار بیرون آمدن و کوچ و رحلت به سمت معشوق است. در روایات داریم که خواب، برادر مرگ است؛ زیرا ما در خواب از جهانی به جهان دیگر کوچ کرده و چیزهای دیگر را ادراک می‌کنیم و می‌بینیم و می‌خواهیم. حال بیشتر ما آن خواب و رؤیا را پندار و خیال می‌یابیم و این جهانی را که در بیداری درک می‌کنیم، حقیقت می‌دانیم. اما گاهی عکس این قضیه وجود دارد؛ یعنی مرگ از جهان پنداری بیرون آمدن و به جهان حقیقی وارد شدن است؛ چنانکه در روایات داریم: «الناس نیام و اذا ماتوا انتبهوا»؛ «مردم خواب‌اند و هنگامی که مردند، بیدار می‌شوند.» بنابراین مرگ بسته به آنکه تعلقات، عشق و محبوب انسان‌ها در کدام جهان قرار دارد، چهره‌های گوناگونی دارد.

باز در روایات داریم که «موتوا قبل ان تموتوا»؛ «بمیرید قبل از آنکه بمیرید.» از دو نوع مرگ در این روایات سخن گفته شده است: یکی، مرگ جبری که نام آن را مرگ فیزیکی گذاشتیم و دیگری، مرگ اختیاری که آن اولی است و به آن امر شده است و می‌دانیم که امر به امور اختیاری تعلق می‌گیرد. «موتوا قبل ان تموتوا» یعنی جهانتان را پیدا، تعلقاتتان را مشخص و

**مرگ از جهان پنداری بیرون آمدن و به جهان حقیقی وارد شدن است؛ داریم: «الناس نیام و اذا ماتوا انتبهوا»؛ «مردم خواب‌اند و هنگامی که مردند، بیدار می‌شوند.» بنابراین مرگ بسته به آنکه تعلقات، عشق و محبوب انسان‌ها در کدام جهان قرار دارد، چهره‌های گوناگونی دارد**

ادراکتان را اصلاح کنید. انسان‌ها در رابطه با مرگ چند دسته هستند: عده‌ای اصلاً به مرگ فکر نمی‌کنند، سرگرم دنیایند، می‌خورند و می‌آشامند و می‌چرند، شهوات و آرزوها آن‌ها را به خود مشغول کرده است و از مرگ غافل‌اند. این‌ها از حیوانیت بالاتر نیامده‌اند. گوسفند به مرگ فکر نمی‌کند و از مرگ دیگر گوسفندان نیز عبرت نمی‌گیرد؛ حتی اگر صد گوسفند دیگر هم جلوی او سر بریده شوند و او در صف منتظر باشد، مادامی که آب و علف مقابل او باشد، با ولع مشغول خوردن می‌شود و به تنها چیزی که نمی‌اندیشد، مرگ است؛ اما دسته دوم کسانی هستند که به مرگ می‌اندیشند؛ یعنی آن را به صورت مسئله‌ای عینی پیش روی خود می‌بینند؛ درضمن فیلسوفانه هم می‌اندیشند.

امروز در بین فیلسوفان اگزیستانسیالیست بحث هستی و نیستی از اهمیت خاصی برخوردار است، کتاب‌هایی هم به همین نام هستی و نیستی نوشته‌اند. برخی از آن‌ها انسان را حیوان مرگ‌اندیش تعریف می‌کنند؛ یعنی تنها حیوانی که به مرگ فکر می‌کند، انسان است. این اندیشیدن به مرگ قطعاً بر نوع زندگی انسان تأثیر می‌گذارد و باعث تاحدودی اخلاقی زیستن

می‌شود؛ یعنی اینان در معنای «موتوا قبل ان تموتوا» به نوع دوم مرگ می‌اندیشند. در روایات هم داریم که «کفی بالموت واعظاً»؛ «بهترین واعظ انسان، مرگ است.» انسان باید همواره در زندگی مرگ را پیش روی خود داشته باشد. این مسئله به اخلاقی زیستن، رعایت حدود و حقوق و زیستن با رعایت مرگ منجر می‌شود.

اما دسته دیگری هم هستند که به مرگ می‌اندیشند، لیکن به آن اولی، یعنی به «موتوا»؛ نه صرفاً به دومی، یعنی «ان تموتوا». این‌ها از مرگ‌اندیش بالاترند؛ نه مرگ‌گیرند و نه مرگ‌ستیز؛ بلکه مرگ‌طلب‌اند! اهل فنا و به تعبیری عاشق شهادت و عارف‌اند و زندگی‌شان بالاتر از زندگی اخلاقی، و معنای زندگی‌شان عرفانی است. اینان همان طور می‌میرند که زندگی می‌کنند. به قول مولانا:

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید  
در این عشق چو مردید همه روح پذیرید  
بمیرید بمیرید وزین مرگ مترسید  
کزین خاک برآید سماوات بگیریید  
بمیرید بمیرید وز این نفس بیریید  
که این نفس چو بند است و شما همچو  
اسیرید